

حاشیه

زود ازدواج کردن به نفع من شد

■ امیرحسین رستمی قبل از آنکه مشهور شود ازدواج کرده و به نوعی زودتر از بسیاری از هم سن و سال هایش ازدواج کرده است اما می‌گوید که از این تصمیم خودش کاملا راضی است. حرف‌های این بازیگر در مورد ازدواج و پدر بودن را بخوانید.

■ ■ ■

■ **ما** من می‌دانم که یک پسررداری به نام ارشیا. هر چند اصلا به شما نمی‌آید که پدر باشی، با او مشکلی نداری؟ یعنی او با این همه غیبت‌های پدرش مشکلی ندارد؟

خیلی‌ها به من می‌گویند که اصلا بهم نمی‌آدکه حتی ازدواج کرده باشم اما من یک پسر دارم به نام ارشیا که تصمیم دارم به شکل خیلی حرفه‌ای به او آموزش تنیس بدهم، ارشیا تمام زندگی من است، هرچند قبل از تولدش اصلا علاقه‌ای به بچه نداشتم اما کم‌کم خودش را در دلم جا کرد و حالا واقعا دوستش دارم از ته دلم و او خیلی خیلی برایم مهم است.

■ **از چند سالگی ازدواج کردی؟**

سال ۷۷ ازدواج کردم، آن‌موقع ۲۴ سالم بود، یعنی الان ۳۶ سال دارم، در مقایسه با دوستانم خیلی زود ازدواج کردم. البته به نظر خودم که دیر هم بود، چون می‌خواستم زودتر ازدواج کنم؛ وقتی ۲۰ سالم بود تصمیم گرفتم ازدواج کنم چون زیاد اهل جوانی کردن نبودم مخصوصا به این شکل که جوان‌های امروز جوانی می‌کنند، مثل میهمانی رفتن‌ها، شب‌نشینی‌های طولانی و مسافرت رفتن و… به قول بچه‌ها من از اول شکل باباها بودم! دوست داشتم وقتی کارم تمام می‌شود بروم خانه، نه اینکه مثل بیشتر هم سن‌وسال‌های آن موقع‌ام بروم دنبال تفریح کردن، زندگی و ازدواجم مثل دانشگاه رفتنم بود که در شش ترم توانستم درسم را تمام کنم، این کاری بود که قبل از من کسی انجام نداده بودا

■ **و در نهایت ازدواج آن چیزهایی را که می‌خواستی به تو داد؟**

من همیشه دوست داشتم و دارم برنامه‌هایم روی غلتک باشد و سریع پیش برود، چون فکر می‌کنم برای هر چیزی فردا دیر است. ازدواج هم باعث استقلالم شد، من خیلی دوست داشتم صبحایی بپنیم کمی سخت است اما در این روزهای گرم تابستان انگار او کمی خونسردی معمولش را از دست داده و از بعضی‌ها گلایه دارد، پای حرف‌های او نشستم تا علت دلخوری‌اش را جویا شویم و بدانیم امیرحسین رستمی چه تیب آدمی است چه ازروهای دارد و چه در فکرش می‌گذرد.



ترس کنم و مجبور شوم تا کاری را انجام دهم، حتی سر قرار دادهای کاری که می‌بندم هم، همین رفتار را دارم، کسانی که اخلاق من را می‌دانند همیشه من را در کار انجام شده قرار می‌دهند، می‌دانند اگر وقت زیادی برای انتخاب به من بدهند، پشتیم بساد می‌خورد و بی‌خیال می‌شوم! اما برعکس اگر یک‌ذره احساس ترس کنم و در کار انجام شده قرار بگیرم، تصمیم‌های درستی می‌گیرم و فکر می‌کنم باید یک اتفاق ایجاد کنم، می‌نشینم فکر می‌کنم و به‌ترتین اتفاق را انتخاب می‌کنم. مثلا الان که به دوست‌های دوروبرم نگاه می‌کنم از اینکه زود ازدواج کردم خوشحال هستم شاید حتی اگر زودتر ازدواج می‌کردم راضی‌تر هم بودم.

■ **به عنوان یک بازیگر باید مواظب خیلی چیزها باشی مثلا رژیم غذایی خاصی را رعایت می‌کنی؟**

من اصول کلی رژیم غذایی سالم و مناسب را واقعا رعایت می‌کنم، بدن من خوشبختانه استعداد چاقی ندارد، یعنی هرچقدر بخورم تغییرات وزنی بدنم سه کیلوگرم است، ولی سر سریال‌های طولانی مدت که هستم مجبور به ناپهیزی می‌شوم به‌خاطر اینکه رژیم غذایی را نمی‌توانیم خودمان تعریف و تعیین کنیم، البته غذاهای رژیمی هم سر صحنه می‌دهند، ولی باز انتخاب هم پر کارگی هستند.

■ **میان‌تان با سینما و تئاتر چطور است، می‌روید؟**

کلا رفتن به جای شلوغ و پرجمعیت را دوست ندارم و این ربطی به بازیگری‌ام ندارد، چون من تا قبل از نقش شکور هم که برای مردم شناخته شده نبودم، همین‌طور بودم، می‌دهم صفحه فیس‌بوک است، کم می‌آورم و انرژی‌ام زود تمام می‌شود و خسته می‌شوم و این ضعف بزرگی است اما خودم را مجبور به ماندن نمی‌کنم چون در آن حالت باید به اجبار به دیگران لیخند بزنی و نقش بازی کنی و خودت را خوش اخلاق نشان دهی.

امیرحسین رستمی بازیگر جوانی است که ناگهان با مجموعه شمس العماره بدل به یک ستاره این بازیگر جوان، که عموما نقش‌های طنز بازی می‌کند را همه ما به خوش اخلاقی و خونگرمی می‌شناسیم و تصور اینکه او را عصبانی ببینیم کمی سخت است اما در این روزهای گرم تابستان انگار او کمی خونسردی معمولش را از دست داده و از بعضی‌ها گلایه دارد، پای حرف‌های او نشستم تا علت دلخوری‌اش را جویا شویم و بدانیم امیرحسین رستمی چه تیب آدمی است چه ازروهای دارد و چه در فکرش می‌گذرد.

■ ■ ■

■ **چقدر بازیگری و شغل‌ت را دوست داری؟**

من عاشق شغلم هستم، هرچند شغل سختی است و باعث شده وقت کمتری برای بودن در کنار خانواده و دوستان داشته باشم، ولی هر وقت از کار فارغ می‌شوم، سریع به دنیای خانواده و دوستان غیرشغلی‌ام برمی‌گردم و همواره فکر می‌کنم از آنها غافل شده‌ام و سعی می‌کنم با گذاشتن وقت بیشتر برای با آنها بودن، جبران کنم؛ ولی بعضی از این نبودن‌ها را خیلی سخت می‌توان جبران کرد؛ اینکه وقتی سر کار هستم نمی‌توانم در کنار پسرمر ارشیا باشم خیلی من را اذیت می‌کند و همیشه به دنبال یک فرصت هستم که از بودن در کنارش لذت ببرم، وقتی کارم تمام می‌شود دست زن و پسرم را می‌گیرم و به یک سفر طولانی می‌روم، این‌طوری با آنها زندگی می‌کنم، با آنها از خواب بیدار می‌شوم، این‌لذت می‌برم و با آنها به خواب می‌روم. شاید به این شکل، آن کاستی‌ها جبران می‌شود. این کار در ورزش من هم تاثیر گذاشته، اگر سر کار نباشم حداقل هفته‌ای یکی، دوبار در زمین تنیس هستم، ولی الان نمی‌توانم این کار را بکنم، در کل بازیگری طوری است که نمی‌توانی خود را با زندگی روزمره و عادی مردم تنظیم کنی.

■ **پس اهل سفر کردن هستی، چه چیز سفر را دوست داری؟**

من واقعا عاشق سفرم، عید نوروز اسما به خاطر اینکه سخت درگیر کار بودم نشد که مسافرتی داشته باشم اما پارسال از همان آغاز تعطیلات نوروزی همه وقتم را در سفر بودم، سفر به من آرامشی می‌دهد که از تمام لذت‌هایی که مورد مسافله دیگر می‌گویند برای من مهم‌تر است، شما فکر کنید یک‌امیرحسین رستمی است و یک خط موبایل و شاید حدود ۱۰۰-۸۰۰ نفر دوست و آشنا، اگر از بین این تعداد، زانه فقط ۱۰۰ نفر دلشان بخواهد به من زنگ بزنند و با من چند دقیقه تلفنی صحبت کنند من چه اوضاعی خواهم داشتم، کافی است آن لحظه نتوانی جواب بدهی بعد از چند دقیقه یک اس‌ام‌اس می‌آید که نشان می‌دهد آن دوست ناراحت شده، متاسفانه این دوستان متوجه حال و روز من نیستند و دلشان می‌شکند اما وقتی در سفر هستم راحت گوشه تلفن همراهم را خاموش می‌کنم و از بودن در کنار خانواده‌ام لذت می‌برم، انگار یک فرش قرمز برایم پهن کرده‌اند.

این را واقعا راست می‌گویم؛ من این روزها از موبایل بیزارم، یک مسافله دیگر که آزارم می‌دهد صفحه فیس‌بوک است، من در این سایت عضو نیستم ولی افرادی به نام من page باز می‌کنند، یکی را پیگیری کردم به فردی که در بازار آهن شادآباد بود رسیدم! این اصلا کار درستی نیست این چیزها اعصاب من را به هم می‌ریزد و من را که خیلی خونسرد هستم به نقطه جوش می‌رساند، البته مصاحبه‌های الکی هم که از من چاپ می‌شود جا نماند چون این مجلات واقعا کارشان زشت

است که بدون اینکه با من مصاحبه کنند حرف‌های جعلی را به نام من چاپ می‌کنند.

■ **تو به هر حال تا حدودی دیر بازیگری را شروع کردی خوش اخلاقی و خونگرمی می‌شناسیم و تصور اینکه او را استرس نداری؟**

استرس بازیگری خیلی زیاد است. هنوز هم وقتی جلوی دوربین می‌روم در دلم صلوات می‌فرستم، وقتی هم پلان تمام می‌شود به چهره کارگردان نگاه می‌کنم تا ببینم راضی است یا نه؟؛ من با کارگردان‌های خوبی کار کرده‌ام و از این موضوع خوشحال هستم، شاید بازیگر تر شده باشم؛ ولی از نظر حالات روحی و درونی با آن امیرحسینی که اولین‌بار جلوی دوربین رامید جوان رفت فرقی نمی‌کنم و خوشحالم این روحیه را دارم، چون برای هیچ کارگردانی بیات نیستم، من پر از انعطاف هستم و کارگردان می‌تواند هر بازی که می‌خواهد از من بگیرد، اصلا خاص و فوق‌العاده نیستم.

■ **چطور شد که به سراغ تنیس رفتی؟ فکر می‌کنم تنیس بخش مهمی از زندگی‌تو است.**

من از اول تنیس را دوست داشتم، چون اکثر پسر و دخترهای فامیل ما تنیس بازی می‌کردند. کلاس دوم یا سوم دبستان بودم که با تشویق پدرم که عاشق تنیس بود این ورزش را شروع کردم، همه در خانواده ما تنیس دوست داشتند و دارند، مثل خیلی از خانواده‌ها که وقتی یک نفر در یک رشته فعالیت می‌کند بقیه هم به‌دنبال آن می‌روند. این رسم در خانواده ما برای تنیس اجرا شد. ابتدا از همان بچه‌های فامیل که همگی از من بزرگ‌تر بودند اصول بازی را یاد گرفتم، عاشق توپ تنیس بودم و شاید این علاقه باعث شد خوب پیشرفت کنم. کلاس پنجم دبستان بودم که پدرم برایم مربی گرفت و به‌صورت حرفه‌ای و آکادمیک تنیس را ادامه دادم. یکی از بهترین دوستانم را از همان کلاس‌ها دارم، دوستی که سال‌هاست در زندگی من هست به نام رضا دهقان، هردو چپ‌دست بودیم، به همین علت مربی به ما جداگانه آموزش می‌داد و ما همبازی هم شدیم و بعد دوست شدیم و …

■ **آیا تنیس در زندگی‌ شما تأثیری داشته؟**

خیلی تاثیر داشته و دارد، غیر از پیدا کردن دوستان خوب، یک آرامش زیبا به من می‌دهد که کمتر جایی می‌توانم آن را به‌دست بیاورم، به همین‌خاطر وقتی سر کار نباشم، قطعاً در زمین تنیس هستم.

■ **مسابقه دادن را دوست‌داری یا دوستانه بازی کردن؟**
بازی دوستانه و دو نفره تنیس را خیلی بیشتر از مسابقه دادن دوست دارم و آن را ترجیح می‌دهم؛ در مسابقه حرف‌های به‌دنبال گرفتن امتیاز و شناختن نقاط قوت حریف هستیم و هر موقع آدم دنبال چیزی باشد از لذت اولیه و اصلی کم می‌شود. در تنیس هم همین‌طور است، البته این نظر شاید خیلی شخصی باشد، بعنظر من وقتی دو نفر در تنیس رالی می‌کنند یعنی توپ را ردوبدل می‌کنند، به‌دنبال این هستند که بازی قطع نشود و مراعات حال همدیگر را می‌کنند و بازی قشنگ‌تر می‌شود، شاید هم چون خیلی آدم جنگجویی نیستم و اهل صلح و

چهره



عکس: ساتیار افانی

با امیرحسین رستمی از سینما تا تنیس

صفحه‌ای در «فیس‌بوک» ندارم

میترا سپهری

آرامش هستم، این نوع بازی را بیشتر می‌پسندم.

■ **تنیس بازی پر هزینه‌ای است و به نظر بعضی‌ها بازی لووسی است و خیلی ورزش محسوب نمی‌شود، نظر شما چیست؟**

اینکه چرا به این ورزش بد نگاه می‌کنند یا ارزشی برای آن قابل نیستند برمی‌گردد به دیدگاهی که به این ورزش در جامعه ما به وجود آمده یعنی بیشتر مردم فکر می‌کنند تنیس یک ورزش اشرافی و تجملی است در صورتی‌که اصلا این‌گونه نیست!ا حتی هزینه این بازی هم برخلاف تصور معمول نسبت به بسیاری از ورزش‌های دیگر کمتر است، مگر اینکه کسی بخواهد به صورت حرفه‌ای تنیس بازی کند که بله آن موقع وسایل گرانی را لازم دارد و گرنه برای کسی که بخواهد شروع کند و به طور آماتور ادامه بدهد خرجی ندارد. یکی دیگر از دلایل کم‌توجهی جوانان به این ورزش، کم‌بودن زمین تنیس و نوع پراکندگی این زمین‌ها در تهران است. اکثر زمین‌ها یا در شمال تهران هستند یا در غرب تهران! آن جوانی که در جنوب تهران زندگی می‌کند برای اینکه خود را به یک زمین تنیس برساند حداقل یک ساعت در راه است، تازه بعد از رسیدن به باشگاه باید برود در نوبت زمین، این‌طوری می‌شود که بی‌خیال تنیس می‌شود و در آخر این بازی را از دغدغه‌های خود حذف می‌کند. یک گله دیگر اینکه خیلی‌ها فکر می‌کنند تنیس یک بازی لواس است در صورتی‌که میزان کارایی که در این ورزش سوخته می‌شود به اندازه میزان کالری است که در رینگ بوکس در یک مسابقه جدی و سخت یک بوکسور می‌سوزاند. این ورزش جزو سنگین‌ترین ورزش‌های دنیاست، پس یک ورزش لوس نیست. این نگاه‌هاست که باید عوض شود، حتی در دنیای هنر مخصوصا در دنیای تصویر هم، وقتی می‌خواهیم یک آدم لواس، یک آدم پولدار یا یک آدم بد را نشان دهیم، ورزش تنیس را برای او انتخاب می‌کنیم و این شده یک المان و یک نشانه برای فیلمسازها که همین باعث نگاهی می‌شود که مردم و مسوولان نسبت به تنیس پیدا کرده‌اند.

■ **یک مساله دیگر که آزارم می‌دهد صفحه فیس‌بوک است من در این سایت عضو نیستم ولی افرادی به نام من page باز می‌کنند یکی را پیگیری کردم به فردی که در بازار آهن شادآباد بود رسیدم! این اصلا کار درستی نیست این چیزها اعصاب من را به هم می‌ریزد**

■ **شنیدیم که تکواندو هم کار می‌کردی! این رشته را چرا انتخاب کردی؟ به نظر نمی‌رسد این رشته به اخلاق تو بخورد.**

در کنار تنیس که یک ورزش آرامش‌بخش است مجبور شدم تکواندو را هم یاد بگیرم. می‌گویم مجبور، چون خودم اصلا علاقه‌ای به این ورزش نداشتم. شروع انجام تمرینات این‌ورزش به‌علت این بود که در دوران دبستان خیلی کتک می‌خوردم و پسرچپه مظلومی بودم، همین باعث شد مسوولان مدرسه با پدرم‌وارد صحبت کنند و تصمیم بگیرند من یک ورزش رزمی یاد بگیرم که بتوانم از خودم دفاع کنم و آنقدر کتک نخورم و برای همین همزمان که تنیس بازی می‌کردم، تکواندو را هم ادامه دادم و وقتی می‌خواستم دیپلم بگیرم، کمربند مشکي دان یک تکواندو را هم گرفتم اما هیچ‌وقت از آن لذت نبردم. فقط وقتی در زمین تنیس یا استخر آب هستم از بودنم و فعالیتم و ورزش کردنم لذت می‌برم.

■ **پس تکواندو مثل تنیس در روحیه شما تأثیر نگذاشته؟**

البته نمی‌توانم بگویم که بی‌تاثیر بوده تکواندو یک اعتماد بنفس خاص به من داد و باعث شد از جنگ و دعوا نترسم، به هر حال در زمان ما، بچه‌های مدارس ابتدایی یک حال‌هوای خاصی داشتند و دعواکردن جزئی از وجود تمام پسرها در این سن‌وسال بود و دعواکردن، تبدیل به یک مساله عادی شده بود، البته همین الان هم وقتی مدرسه پسرها تعطیل می‌شود این صحنه‌ها زیاد دیده می‌شود! شاید خانواده من یک‌مقدار کمتر ترس با این قضیه برخورد کردند، به هر حال بعد از گذراندن دوران ابتدایی، همه عاقل‌تر شدیم و دعوها کمتر شد. بعد از اینکه تکواندو را یاد گرفتم، شاید هیچ موقع از آن استفاده نکردم! کلا آدم ماجراجویی نبودم، تازه اگر هم موقعیتی پیش می‌آمد چن می‌دانستم می‌توانم فضا را به نفع خودم تغییر دهم، تمام تلاشم را می‌کردم که خودم را درگیر نکنم، حتی بهم، بازیگری دنیسای سگست و پیچیده‌ای فالتن کارگردان، این می‌خواهم بازیگر شوم یا کسی می‌گوید من می‌توانم ادای فلان نفر را خوب در بیاورم و می‌خواهم بازیگر شوم، اینجاست که به تالان، مقاله و صبر تو توهین می‌شود و زیر سوال می‌روی که این همه تحصیل، تمرین و سختی دادن پس برای چه بود؟ هر روز سبک‌ها و روش‌های بازیگری عوض می‌شود مثلا یک زمان می‌گفتند هر قدر کمتر پلک بزنی، بازی‌ات قوی‌تر است، بعد در هر برداشت پلک‌زدن‌های بازیگر را می‌شمرند اما این تفکر امروز کاملا منسوخ شده. وقتی فیلم‌های اروپایی و آمریکایی را می‌بینیم، اصلا متوجه بازی آنها نیستیم، انگار دوربین مخفی از زندگی آنها فیلم گرفته است، اما هنوز این فیلم و سریال‌های ایرانی به این درجه نرسیده‌ایم. ما وقتی قرار است یک مجلس پرجمعیت مثل عروسی یا عزا یا حتی استادیوم صد هزار نفری را نشان بدهیم، حواس‌مان نیست که نباید صدای پسرچپه دارم دوست داشتم که در این کار بازی کنم دوم به خاطر همکاری با خانم گلاب آدینه بود که در این فیلم نقش مادر بزرگ من را بازی کردند و سوم به خاطر اینکه تهیه‌کننده این کار آقای محسن علی‌اکبری بود که یکی از خوش‌حساب‌ترین تهیه‌کننده‌های این عرصه است.

این فیلم در مورد آداب و سنن فراموش شده ایرانی است و آداب و سنتی که جوان‌ها فراموش کرده‌اند، فیلم (نار) به کارگردانی خانم بهار ضایي یک قالب کاملا فانتزی دارد و می‌خواهد این رسوم زیبا را یادآوری کند و اینها را به بچه‌ها آموزش دهد، فضاهای عجیب و غریبی در فیلم وجود دارد، گریه‌ها بسیار تخیلی و فانتزی است به طوری که وقتی من را گرم می‌کردند به یاد فیلم اودارد دست چیچی افتادم، داستان فیلم از این قرار است که من می‌خواهم ازدواج کنم و قصد دارم یک مراسم عروسی مدرن برگزار کنم و مادر بزرگم را که بسیار سنتی است به عروسی دعوت نمی‌کنم ولی مادر بزرگ محل عروسی را پیدا می‌کند و… کل داستان فیلم از صبح تا شب این روز خاص یعنی روز عروسی را به تصویر می‌کشد و اتفاق‌هایی که در آن و حاشیه آن می‌افتد را روایت می‌کنند . این فیلم فیلمی متفاوت و ارزشمند است که من آن را دوست دارم.

بیوگرافی

خلاصه زندگی حرف‌های

امیرحسین رستمی به روایت خودش

■ رستمی در این مصاحبه از ورودش به دنیای بازیگری می‌گوید.

■ **از چه زمانی وارد حرفه بازیگری شدید؟**
نخستین کار تصویری‌ام را در سال ۷۸-۷۷ با رامبد جوان در سریال «هزاران ستاره» شروع کردم که در ایران پخش نشد و در شبکه جام‌جم اروپا برای ایرانیان مقیم آنجا به نمایش گذاشته شد. بعد از آن چند فیلم کوتاه و کلیپ‌هایی که به سفارش سازمان ملل در زمینه ترک اعتیاد بود را با رامبد جوان کار کردم. نخستین فیلم سینمایی‌ام «فقط چشم‌هایت را ببند» علیرضا امینی بود که علاوه بر بازی، دستیار کارگردان هم بودم که متاسفانه در ایران پروانه نمایش نگرفت ولی در بسیاری از جشنواره‌های خارجی به نمایش درآمد و جوایزی هم کسب کرد. این فیلم اتفاق بسیاری خوبی برای من بود چون در جشنواره ریو بریزل از بازی من تقدیر شد. در آنجا بود که پیمان قاسم‌خانی با من آشنا شد و پس از بازگشت به ایران، مرا به مهران مدیری معرفی کرد. در این فاصله در فیلم «پریس» آقای کیمیایی بازی کردم که در نمایش جشنواره فجر این قسمت از فیلم به کل حذف شد اما در اکران عمومی بخشی از آن اجازه پخش گرفت.

بعد از آن تله‌فیلم‌های «همان‌روز» به کارگردانی علیرضا امینی را بازی کردم و «شاه‌کلید» را با آقای سامان مقدم که هر دو مایه‌های طنز داشتند و فیلم‌های شادی بودند که با استقبال همه روبه‌رو شدند، بعد هم نقش کوتاهی در «مرد هزار چهره» مهران مدیری ایفا کردم.

■ **می‌رسم به «شمس‌العماره» که موجب شناخت و آشنای مردم با شما شده است.**

بعد از آن همه بدشانسی و بلایی که سر فیلم‌هایی با بازی من آمد، شمس‌العماره حال و هوای مرا عوض کرد و من به این خاطر از سامان مقدم عزیز ممنونم. روزی که به دفتر سامان رفتم تا فیلمنامه را بگیرم و صحبت کنیم اصلا نمی‌دانستم برای چه نقشی در نظر گرفته شده‌ام، اما سامان مرا به همه نشان داد و گفت این شکور شمس‌العماره‌مان است و همه خندیدند. قبل از من برای این نقش بازیگران توانمندی کاندیدا شده بودند اما سامان مقدم اصرار زیادی داشت که من این نقش را بازی کنم. البته این را بعدا از طریق دوستان فهمیدم و بسیار هم به خاطر اعتماد و اطمینان ایشان به خودم خوشحالم و احساس دین می‌کنم:زیرا سریال «شمس‌العماره» اتفاق خوبی هم از نظر حرفه‌ای و هم روحی برای من بود.

■ **از ورود شما به عرصه بازیگری سال‌ها می‌گذرد، از این به بعد برای پیشرفت و تثبیت جایگاه‌تان چه می‌کنید؟**

من آدم بسیار صبوری هستم و معتقدم پله‌پله باید به موفقیت رسید، من ۱۶ سال صبر کردم؛ انگار از اول دبستان تا پایان لیسانس بگذرد، این کم نیست. تجربه‌های خوب و زیادی به دست آورده‌ام. بازیگری دنیسای سگست و پیچیده‌ای است و نمی‌شود در چند هفته یا چند ماه بازیگر شد. باید بتوانی جلوی صد نفر که پشت دوربین هستند، نگاهت می‌کنند و حواس‌شان به تو است، یک صفحه حرف بزنی، سنگینی نگاه و فشار کار را تحمل کنی و شوی یک آدم دیگر. آن وقت یک نفر زنگ می‌زند به من و می‌گوید معرفی‌ام کن به فلان کارگردان، این می‌خواهم بازیگر شوم یا کسی می‌گوید من می‌توانم ادای فلان نفر را خوب در بیاورم و می‌خواهم بازیگر شوم، اینجاست که به تالان، مقاله و صبر تو توهین می‌شود و زیر سوال می‌روی که این همه تحصیل، تمرین و سختی دادن پس برای چه بود؟ هر روز سبک‌ها و روش‌های بازیگری عوض می‌شود مثلا یک زمان می‌گفتند هر قدر کمتر پلک بزنی، بازی‌ات قوی‌تر است، بعد در هر برداشت پلک‌زدن‌های بازیگر را می‌شمرند اما این تفکر امروز کاملا منسوخ شده. وقتی فیلم‌های اروپایی و آمریکایی را می‌بینیم، اصلا متوجه بازی آنها نیستیم، انگار دوربین مخفی از زندگی آنها فیلم گرفته است، اما هنوز این فیلم و سریال‌های ایرانی به این درجه نرسیده‌ایم. ما وقتی قرار است یک مجلس پرجمعیت مثل عروسی یا عزا یا حتی استادیوم صد هزار نفری را نشان بدهیم، حواس‌مان نیست که نباید صدای پسرچپه دارم دوست داشتم که در این کار بازی کنم دوم به خاطر همکاری با خانم گلاب آدینه بود که در این فیلم نقش مادر بزرگ من را بازی کردند و سوم به خاطر اینکه تهیه‌کننده این کار آقای محسن علی‌اکبری بود که یکی از خوش‌حساب‌ترین تهیه‌کننده‌های این عرصه است.

این فیلم در مورد آداب و سنن فراموش شده ایرانی است و آداب و سنتی که جوان‌ها فراموش کرده‌اند، فیلم (نار) به کارگردانی خانم بهار ضایي یک قالب کاملا فانتزی دارد و می‌خواهد این رسوم زیبا را یادآوری کند و اینها را به بچه‌ها آموزش دهد، فضاهای عجیب و غریبی در فیلم وجود دارد، گریه‌ها بسیار تخیلی و فانتزی است به طوری که وقتی من را گرم می‌کردند به یاد فیلم اودارد دست چیچی افتادم، داستان فیلم از این قرار است که من می‌خواهم ازدواج کنم و قصد دارم یک مراسم عروسی مدرن برگزار کنم و مادر بزرگم را که بسیار سنتی است به عروسی دعوت نمی‌کنم ولی مادر بزرگ محل عروسی را پیدا می‌کند و… کل داستان فیلم از صبح تا شب این روز خاص یعنی روز عروسی را به تصویر می‌کشد و اتفاق‌هایی که در آن و حاشیه آن می‌افتد را روایت می‌کنند . این فیلم فیلمی متفاوت و ارزشمند است که من آن را دوست دارم.